



اولین و بزرگترین ناشر و شبکه خبررسانی در جامعه فارسی زبان غرب کانادا!

شاعر به مثابه روشنفکر

سپیده جدیری



در شماره‌های گذشته پرونده‌ای را در سه بخش و با موضوع نیاز به شعر متعهد در دوره‌های خاصی که جامعه در حال تجربه‌ی جنبشی مدنی یا انقلاب است، بر اساس گفت‌وگو با شاعرانی از نسل‌های مختلف که شرایط متفاوتی را تجربه کرده بودند (اعم از انقلاب، جنبش سبز، مهاجرت یا ماندن در ایران) به سرانجام رساندیم و در یک جمع‌بندی، چنین نتیجه‌ای عایدمان شد که شاید در چنین بازه‌های زمانی، نیاز به روشنفکر، شاعر و هنرمند متعهد (از نظر کُنش‌مند بودن خود شخص، نه از نظر خلق اثری متعهد)، نیازی حیاتی‌تر به شمار آید. از این هفته، پرونده‌ی دیگری را می‌کشاییم با موضوع "شاعر به مثابه روشنفکر" و در نخستین شماره‌ی آن، به سراغ محمد آزر، شاعر، منتقد و تئوریسین ادبی می‌رویم که از دهه‌ی هفتاد به این سو، برای مخاطب شعر و ادبیات، نامی آشناست.

محمد آزر متولد تهران است. او از سال ۱۳۷۱ به طور حرفه‌ای فعالیت‌های ادبی خود را در مطبوعات آغاز کرد. آزر تا کنون کتاب‌های "عکس‌های منتشر نشده" (گزیده شعرهای ۷۲ تا ۷۶) و "اسمش همین است محمد آزر" (گزیده شعرهای ۷۶ تا ۸۱) را در حوزه‌ی شعر تجربی منتشر کرده است و کتابی از شعرهای سال ۸۴ تا ۸۸ او با عنوان "ساج" و همچنین دو کتاب از مقالات نظری/انتقادی‌اش آماده‌ی چاپ است. او مدتی است در حوزه‌ی بیناژنری عکس و شعر، آثاری موسوم به "شعرعکس" را هم تجربه می‌کند که تا کنون دو مجموعه از آن‌ها با عنوان "شب‌های ابن عربی" و "شام آخر در ۱۴ نما" در وب منتشر شده است. آزر تا



اولین و بزرگترین ناشر و شبکه خبررسانی در جامعه فارسی زبان غرب کانادا!

پایان امسال کتاب شعر دیگری به نام "هیاکل نور" را به مخاطبان عرضه می‌کند. از او در دهه‌ی اخیر، مقالات متعددی در زمینه‌ی تئوری ادبی در نشریات و روزنامه‌های معتبر و پرتیراژ و سایت‌های اینترنتی به چاپ رسیده که از آن جمله است: نظریه‌پردازی شعر "متفاوت" به عنوان موقعیت جدیدی در شعر نوشتاری، خوانش انتقادی شعر پس از نیما به ویژه چهره‌های شاخص جریان شعر نیمایی، توضیح و تبیین مفهوم پرفرمنس یا اجرا در نوشتار، کاوشی در انواع ژانرهای تکنولوژیک شعر از جمله هایپرتکست پوئتری، پلی‌پوئتری، هلوگرافیک پوئم، آرت بایوتکنولوژی و کارهای ترکیبی، قصه‌نویسی "متفاوت"، مفهوم نوشتار زنانه و زبان زنانه در قصه‌نویسی و قصه‌های مالتی‌مدیا که تمامی عناوین یاد شده به صورت مقاله‌های تئوریک منتشر شده است. محمد آزرَم تا کنون کارگاه‌های متعددی در زمینه‌ی بداهه‌نویسی شعر برای دانشجویان سراسر کشور و همچنین مراکز غیردولتی برگزار کرده است.

تنوع و تکرار در شعر، پیامی به قدرت است



محمد آزرَم، شاعر، منتقد و تئوریسین ادبی

عباراتی چون "تعهد در شعر" و "شاعر متعهد" چه میزان در شعر امروز ایران قدر و منزلت دارند؟ کدام بر آن دیگری اولویت دارد و چرا؟ و آیا اصلاً به دو مفهوم جداگانه ارجاع دارند یا هر دو معنایی واحد را در ذهن متبادر می‌کنند؟

هستند هنوز شاعرانی که به «خود جمعی» دعوت‌مان می‌کنند. با «خود فردی» کنار نمی‌آیند و علاقه‌ای به روایت تنهایی آدمی جدا شده از جمع ندارند. پرسش شما هم ارجاعی به «خود جمعی» است. اما اگر مفهوم کیفی «جمع» تغییر کرده باشد چه؟ اگر برای شاعر، «جمع» یک تصور ذهنی و کاملاً شخصی باشد چه؟ آن وقت، اگر تعهدی هم دارد به ذهنیت شخصی خودش دارد. به نظرم مفهوم «تعهد» را یا باید از فکرمان پاک



کنیم یا تعریف دیگری از آن ارائه دهیم. من به عنوان شاعر خود عهدهم به چه امری جز خودم متعهد باشم. همه‌ی چیزهایی که با دیگران در آن شریکم، تا امر شخصی من نشوند، تا نیازی به اعلام‌شان پیدا نکنم، در هیچ شعری به هیچ شکلی حاضر نمی‌شوند. «رویایی» در دهه‌ی چهل گفته بود شاعر متعهد می‌کند، متعهد نمی‌شود. زمانی این را گفته بود که خیل شاعران متعهد با تعریف روشنفکری‌اش، عرصه‌ی شعر را تصرف کرده بودند. اصلاً شعری که رویکردی معطوف به شعارهای بیرون نداشت، در نقدهای آن روزگار له می‌شد. پانزده سالی هست که شاعران جوان‌تر دارند شعر غیرمتعهد آن سال‌ها را بازخوانی می‌کنند. پس من هیچ قدر و منزلتی برای این دو عبارت قائل نیستم. به خصوص که با شنیدن‌اش یاد اجبار می‌آفتم. هرچند فکر می‌کنم تنها کلیشه‌ای از «تعهد» از همان ابتدا در ذهن جماعت شاعران بود. هر بار شعر بعد از نیما را در روزهایی متمادی مثل روایتی یا صدایی از گذشته مرور می‌کنم، می‌بینم «هوشنگ ایرانی» در دهه‌ی سی و «سهراب سپهری» و «یدالله رویایی» در دهه‌ی چهل و پنجاه شاعران متعهد بوده‌اند. شاعران متعهد آن روزگار، خودشان را در تعهد به «خود جمعی» مخفی می‌کردند. تعهدشان به زعم خودشان، سنگری بود برای مبارزه، برای مقاومت در برابر قدرت. شعر خودشان را هم اسلحه فرض می‌کردند. تعهد سنگر شده، تعهد جان‌پناه شده، تعهد استتار هم بود. چیزی که می‌شد خود و صدای خود را در آن پنهان کرد تا آسیبی نبیند، نقد نشود و آن‌چه درباره‌اش نوشته می‌شود صرفاً افزودن به لایه‌های محافظ باشد. آن شعرهای اسلحه فرض شده هم در عمل کارایی ندارد و در انبوه شعارهای عوامانه با خواست‌های نامشخص، گم می‌شود. بیاید تعریف دیگری از تعهد بسازیم، این‌طور شاید راحت‌تر از تناقض‌هایی که این عبارت می‌سازد بتوانیم عبور کنیم.

تعریف شخص شما به عنوان شاعر و نظریه پرداز شعر، از شاعر متعهد چیست؟

«خود» انسان امروز، خودی است در تقاطع مکان‌های متکثر، مجموعه‌های نامتمرکز و جوامعی فراگیر از ساختارها و قواعد جهانی. این «خود» جایی زندگی می‌کند که رسانه‌های جهانی مثل ماهواره‌ها و جهان‌های رسانه‌ای مثل اینترنت، توانی بیش از دولت/ ملت‌ها دارند و مرتب دارند روایت‌های تصورات‌پذیری از «خود» انسان می‌سازند، بازسازی می‌کنند، به تعداد می‌رسانند و مصرف می‌کنند. در چنین شرایطی «خود» انسان امروز با رهایی از مرزبندی‌های سنتی قادر به بازاندیشی است و می‌داند که هیچ واقعیت غایی و بنیادینی برای «خود» وجود ندارد. تعهد، توانایی هویت بخشیدن به «خود» است. شاعری که شعرش را به مثابه‌ی پروژه‌ای خودآفرین، می‌بیند، نه از مخاطبان متکثر خود را پنهان می‌کند و نه در سطحی از شعارهای آنان پنهان می‌شود. هر شکل زیباشناختی از شعرش، ارزش افزوده‌ای به فضای هنر است. تعهد، وقتی معنا دارد که شکل شعر ظرفیت بالایی از خودمختاری و خود مشروعیت‌بخشی را نمایش دهد. برای تعامل و هم‌افزایی البته شاعر می‌تواند وارد شبکه‌بندی با دیگران شود یا گروه‌هایی بسازد که مولد هویت‌های زیباشناختی جدید و تجربه‌شده در شعر باشد. پس شاعر متعهد در بازتعریفی که از آن داریم در شعر به استقبال تغییر می‌رود و به جای ماندن در سبکی خاص، حرکت‌های مخاطره‌آمیز را تجربه می‌کند. شاعر متعهد اگر نتواند وضع موجود شعر را



تغییر دهد، چه فرقی با افراد بیرون از این فضا دارد. پس تعهد، در آمیختن و التقاط امر سنتی و مدرن، امر آشنا و غریبه، امر مادی و معنوی و هر تقابل دوتایی دیگر، به نحوی است که خود تقابل محو شود.

تعهد شاعر و هنرمند چه قدر می تواند در آگاهی بخشی سیاسی و اجتماعی نقش داشته باشد؟

شعر و هنر را می توان شاخص سطوح بالای سرمایه ی فرهنگی محسوب کرد. شعر، در تعریف خلاقانه اش خاص نخبه ها است یعنی کسانی که خواهان تاثیرگذاری مستقیم بر قدرت هستند. تنوع و تکثر در شعر، پیامی به قدرت است که به جای سعی در تحمیل یک نگاه مسلط، به تنوع سلیقه ها و دیدگاه ها میدان دهند. قدرت، وقتی حمایت گروه های متنوع را کسب کند، مشروعیت اش گسترده می شود. اما اگر امروزه تلقی از حضور شاعر و هنرمند در سیاست و اجتماع، رسانه کردن هنر باشد، این امر مستلزم تقلیل خلاقیت و تهی کردن شعر از شعر است. پس رفتارهای شعری و نحوه ی تعامل شاعر با دیگری است که باید الگویی برای قدرت باشد. با این حال هنوز تلقی از شعر آگاهی بخش، همان شعری است که سطری از آن مثل پرچم یا پلاکارد پیشاپیش صفوف گروهی خاص حرکت کند. پس خلاقیت شعری در فرم تا تبدیل شدن به امری بدیهی برای مخاطب بالقوه، فاصله ی بسیاری دارد و همچنان درک عمومی خواستار شنیدن از چیزی مثل آزادی است نه اجرای آزادی در فرم شعرها. در چنین موقعیت هایی خلاقیت حکم می کند که ابزار را به جزیی از متن شعر تبدیل کنیم. به عبارتی خواست عام را با برداشتن مرز بین متن و پیرامتن پدید آوریم و حدها را حد اثر در نظر بگیریم.

نیاز جنبش های مدنی به شاعر و هنرمند متعهد چه قدر حیاتی است؟ اصلاً چنین نیازی در جهان امروز که نقش اصلی را در جنبش های مدنی، نه روشنفکران که سیاستمداران ایفا می کنند، معنایی دارد؟

به جنبش تسخیر وال استریت نگاه کنید. به چادرهایی که برپا کردند. به کتابخانه ای که راه انداختند. به موسیقی هایی که پخش کردند. و به سخنرانی هایی که در جمعشان انجام شد. از جایی که ما نگاه می کنیم بیشتر شبیه کارناوال است اما متناسب با ساختار قدرت در آن کشور است. حتماً در این جنبش شعر هم مثل صدها متن دیگر نوشته و خوانده شده اما چیزی که در رسانه ها برای نخبه ها جذاب بود، حضور فیلسوفانی مثل «جویدیت باتلر» و «اسلاوی ژیژک» در جمع معترضان به نظام سرمایه داری بود. باتلر از بدن های در جمع و پیوند خوردن آن ها به یکدیگر در عرصه ی عمومی حرف زد، از رنج ها و نیازهای بدن و نمایش سیاست بدن



جمعی در خیابان وال استریت؛ و این جنبش را صدای آن دانست. ژنرال هم حرف‌های قبلی‌اش را کنار هم چسباند و فقدان زبانی را یادآور شد که بتوان با آن عدم آزادی را بیان کرد و از تمثیل فقدان جوهر قرمز حرف زد. همین طور از تکرار موقعیت سقوط «تام» در انیمیشن «تام و جری» وقتی زیر پایش خالی شده اما بی‌خبر است تا به اشاره‌ی «گری» پایین بیفتد. خب فکر می‌کنید این حرف‌ها چیزی جز همدلی با معترضان جنبش تسخیر وال استریت است؟ جنبش‌های مدنی به چیزی کمتر از همدلی از طرف شاعر یا روشنفکر رضایت نمی‌دهند. حتما شاعرانی هم در سطوح مختلف در این اعتراض حضور داشته‌اند اما نیاز به شعرشان مثل نیاز به بیان رنج‌ها و لذت‌های بدن است که باتلر گفت؛ مثل بیان فقدان جوهر قرمز است که ژنرال گفت؛ اما شعر واقعی از کنار هم چسبانده شدن صحنه‌هایی از روزهای متوالی این اعتراض ساخته خواهد شد. شاید اگر بتوان مفهوم شعر اجرایی را برای مردمی که خودشان در حال اجرای آن هستند، تبیین کرد، آن وقت بتوان علت اهمیت فرم‌های خلاق در دیگر انواع شعر را به مخاطبان یادآوری کرد.

چه‌گونه می‌توان نقش روشنفکران را بر اعتراضات مردمی، از نقش فعلی‌شان پررنگ‌تر کرد؟

روشنفکر به جای تاکید بر ارزشی خاص باید مجموعه‌ای از ارزش‌های بی‌پایان و التقاطی با امکان جابه‌جایی‌های احتمالی را در نظر داشته باشد. باید از اختلاف، تفاوت، آشفتگی، ناهمخوانی و سنجش‌ناپذیری الگوهای ارزشی به مثابه امکانی برای تلفیق خواست‌های خود و دیگری نگاه کند. جنبش‌های جدید مردم، جنبش‌هایی رسانه‌ای هستند پس کار روشنفکر بیشتر این است که مثل این جنبش‌ها معطوف به وضع حال باشد.